

مطالعات توسعه انسانی زنان و جنسیت:

فراستز مطالعات توسعه انسانی

علی کاظمی* ، کمال خالق‌پناه** ، اختر جلوند***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۵

چکیده

مفهوم توسعه به مثابه پروژه‌ای نظری و عملی بخشی از زندگی شخصی و اجتماعی است. تحلیل و بازخوانی مطالعات توسعه برای تداوم پروژه توسعه اجتناب ناپذیر است. این مقاله در شکل فراستز کیفی به بازخوانی مطالعات توسعه انسانی حوزه زنان می‌پردازد. هدف ما و اساسی صورت‌بندی موضوعی و معرفت‌شناختی حاکم بر مطالعات توسعه انسانی زنان است. در این راستا ضمن بررسی نظریه‌های راجع به زنان، جنسیت و توسعه، سعی خواهیم کرد، جایگاه مطالعات توسعه انسانی زنان را در تاریخ مطالعات نظری توسعه، زنان و جنسیت بررسی کنیم. فراستز روش ارزیابی مطالعات کیفی با هدف شناخت و تعیین صورت‌بندی موضوعی و نظری حاکم بر یک میدان مطالعاتی

* دانشجوی دکترا، مدیر داخلی مطالعات جامعه‌شناختی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

Kazamiali2010@yahoo.com

kkhaleghpanah@yahoo.com

mtkazemi@ut.ac.ir

** عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان (استادیار).

*** کارشناس ارشد مطالعات زنان.

خاص است. فراسنتز نقد زمینه‌های معرفتی، نظری و کرداری مطالعات یک حوزه خاص برای فراهم کردن فهمی چند بعدی از تجربه‌ها، کردارها و نهادها و مسائل است. هدف فراسنتز تفسیری و نه استقرایی است. این فراسنتز در میدان مطالعات توسعه زنان در پی این پرسش بود که رابطه نظری توسعه، زنان و جنسیت چگونه صورت‌بندی شده است. برای اینکار مقالات با روش کیفی در فصلنامه زن در توسعه و سیاست را در فاصله سال‌های ۱۳۸۰ - ۱۳۹۲ به مثابه هدف خود در نظر گرفتیم. نتیجه‌گیری مقاله این است که سیاست‌های مطالعات توسعه انسانی زنان در چارچوب تعریف زیستی از زنان بوده و بحث از زمینه‌های تاریخی و ساختاری و ایدئولوژیک برساختن عاملیت زنان و توانمندی‌ها و محدودیت‌ها غایب مطالعات توسعه انسانی زنان است.

واژه‌های کلیدی: مطالعات توسعه، توسعه انسانی، زنان، زنان بدون جنسیت.

مقدمه و طرح مسئله

توسعه هم به لحاظ مفهومی و هم به لحاظ پروژه‌های تاریخی، اصطلاحی متزلزل و بدون ثبات است (ادلمن، ۲۰۰۵: ۱). یکی از مهمترین دلایل این امر ناشی از خواستگاه‌های توسعه است. توسعه به فرآیندهای تاریخی صنعتی شدن، مدرنیزاسیون، کالایی شدن و جهانی شدن مدرنیته اشاره دارد، اساساً توسعه به مجموعه استراتژی‌هایی گفته می‌شود که جهان غیر غربی برای بهبود وضعیت مادی و فرهنگی خود در جهان زیر سیطره مدرنیته و سرمایه داری بکار گرفتند. به همین دلیل "محتوای مطالعات توسعه خصوصاً در رابطه با جهان در حال توسعه یا جنوب عمدتاً بر کاهش فقر و ارتقای توسعه انسانی متمرکز است" (هینز، ۱۳۹۰: ۹).

در ابتدا کلیت مطالعات توسعه مبتنی بر این تصور بود که کشورهای توسعه نیافته در نهایت به وضعیت توسعه خواهند رسید، وضعیتی که مشخصه مدرنیته بوده و ناشی

از پیشرفت اقتصادی و فنی است. به مرور زمان مطالعه توسعه بر موضوعات متعدد به ویژه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأکید و تمرکز داشته است. از نظر سیاسی کانون توجه بر فرهنگ‌های سیاسی مقایسه‌ای، مشکلات مربوط به دولت، ملت‌سازی و ایجاد نهادها و ادارات کارآمد و باثبات سیاسی و عمومی بود. از نظر اقتصادی مسأله فرم اقتصادی خاصی برای توسعه‌یافتگی بود. از نظر اجتماعی، «موضوع توسعه انسانی و چگونگی دستیابی به آن مطرح بود، در حالی که در فرهنگ موضوع این بود که از فرهنگ‌های مختلف کدام یک بیش از همه مناسب توسعه هستند» (هینز، ۱۳۹۰: ۳۰).

برای مدت‌ها پس از جنگ جهانی دوم، توسعه دولت، محور اصلی بود. دولت‌ها بازیگران اساسی برای فرآیند توسعه تلقی می‌شدند، اما به دلیل شکست‌های گسترده سیاسی توسعه‌ای حکومت‌ها توجه تک بعدی به توسعه اقتصادی - سیاسی جای خود را به رویکرد گسترده‌تری به نام توسعه انسانی داد. در سال ۱۹۹۰ از سوی برنامه توسعه ملل متحد شاخص توسعه انسانی تدوین شد. «هسته اصلی این مفهوم محوریت انسان است. شاخص توسعه انسانی به دنبال اندازه‌گیری سه عنصر اصلی امید به زندگی، آموزش و درآمدهای تعدیل شده است. توسعه انسانی از نظر سیاسی و اقتصادی در ارتباط با ثبات، امنیت و رفاه نسبی شهروندان است. از نظر اجتماعی به سواد، آموزش، روابط اجتماعی و کیفیت زندگی مربوط می‌شود (همان، ۳۷-۳۰). در این مقاله با توجه به محدودیت‌های ابژه‌های مورد بررسی معنایی وسیع از توسعه انسانی شامل فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی زنان و تحلیل جنسیتی را مدنظر خواهیم داشت.

از ابتدای انقلاب تا به امروز، دولت‌های مختلف جمهوری اسلامی ایران، برنامه‌های توسعه متعددی را بکار گرفته‌اند. برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به مدت پنج ساله و از سال ۱۳۶۸ آغاز شده است. بازانديشي در باب اين عملکردها محصول حوزه‌های دانش و مطالعات بسیار گسترده‌ای در دانشگاه‌ها و نهادهای دولتی بوده است. این مقاله در این چارچوب نظری - عملی به فراسنتز بخش

خاصی از مطالعات توسعه می‌پردازد: فراستز مطالعات توسعه زنان. رابطه میان توسعه و جایگاه زنان به لحاظ نظری موضوع اصلی این مقاله است. در این چارچوب به لحاظ عملی ما به چگونگی بازنمایی زنان در مطالعات توسعه اجتماعی و فرهنگی می‌پردازیم. مفروضه اصلی این مقاله آن است که اثر فرآیند توسعه نه تنها بر زنان و مردان یکسان نیست، بلکه در درون مطالعات زنان نیز موضع گیری‌های بسیار متفاوتی در قبال مسأله جنسیت وجود دارد. پرسش اصلی این مقاله این است که آیا در مطالعات توسعه اجتماعی و فرهنگی رویکرد جنسیتی به توسعه وجود دارد؟ به این ترتیب که ما به لحاظ نظری به دنبال این پرسش هستیم که مطالعه توسعه اجتماعی و فرهنگی زنان در ایران به لحاظ معرفت‌شناسی در چارچوب کدام یک از الگوهای فوق قرار می‌گیرند؟ مسائل، اهداف، راه‌حل‌ها و راهبردهای آنها معطوف به چه مباحث و به تبع رهیافت نظری‌ای است؟ و هر کدام از این ابعاد در مطالعات توسعه اجتماعی و فرهنگی زنان تا چه اندازه از انسجام درونی برخوردار هستند؟ بررسی معرفت‌شناسی‌های حاکم ما را یاری می‌رسانند که سیاست‌های توسعه زنان را مورد ارزیابی قرار دهیم؟ برای اینکار ما به فراستز مطالعات کیفی انجام گرفته در این حوزه می‌پردازیم. فراستز مستلزم مشخص کردن چارچوب‌های نظری مطرح شده در باب رابطه حوزه زنان و توسعه است که در ادامه این امر را بررسی خواهیم کرد.

نظریه‌های توسعه

پس از جنگ جهانی دوم دامنه گسترده استعمارزدایی موجب ظهور کشورهای شد که عموماً آنها را جهان سوم نامیدند، کشورهای که توسعه نیافته بودند. تمرکز بر این کشورهای جدید همراه با ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و توسعه‌ای خاص خودشان موجب شد مطالعه رسمی توسعه آغاز شود (هینز، ۱۳۹۰: ۲۹). به مرور زمان مطالعه توسعه بر موضوعات متعدد به ویژه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی تمرکز داشته است. به لحاظ سیاسی کانون توجه بر فرهنگ‌های سیاسی مقایسه‌ای، مشکلات مربوط به ملت‌سازی و ایجاد نهادهای باثبات بوده است. از نظر اجتماعی موضوع توسعه انسانی و چگونگی دستیابی به آن مطرح است. در حالی که توسعه فرهنگی بر پایه این پرسش استوار است که چه فرهنگی مناسب توسعه است. بر پایه این حوزه گسترده مطالعات توسعه «توافق گسترده‌ای وجود دارد که شرایط و فرآیند توسعه در جهان در حال توسعه، هم پیچیده و هم چند وجهی است که عوامل داخلی و خارجی متنوعی در آن سهیم هستند» (همان، ۳۲).

به طور کلی مطالعات توسعه را در قالب دو الگوی عمده توسعه می‌توان خلاصه کرد. نظریه‌های نوسازی و نظریه‌های وابستگی و یک نظریه دیگر وابسته به نظریه وابستگی با عنوان نظریه نظام جهانی، نظریه‌های نوسازی در دهه‌های ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ مسلط بودند و نظریه‌های وابستگی در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ در حالی که نظریه‌های نوسازی بر پیش شرط‌های داخلی متمرکز هستند، نظریه‌های وابستگی روابط نابرابر بین کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای توسعه نیافته را عامل توسعه نیافتگی می‌دانند. در حالیکه نظریه نوسازی علاقمند به موضوعات و عوامل داخلی همچون گذار از سنت به مدرنیته و تأثیر متعارف کارگزاران نوسازی بر پیامدهای توسعه است، نظریه وابستگی تأثیرات غم‌انگیز امپریالیسم و اقتصاد بین‌المللی را مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنان که اسمیت خاطر نشان می‌کند مشکل نظریه نوسازی آن بود که این نظریه بسیار جزئی‌نگر بود و مسأله نظریه وابستگی کل‌گرا بودن آن بود (هینز، ۱۳۹۰: ۶۲).

در دهه‌های هفتاد و هشتاد سرخوردگی از این الگوها باعث ترویج الگوی تحلیلی دیگری بود که به راهبرد نیازهای اساسی معروف شد. این نظریه بنیادهای پایه‌ای یکسانی را برای توسعه مدنظر دارد، شامل غذای کافی، آب پاک، سرپناه، اقدامات بهداشتی و حداقل آموزش (استوارت ۲۰۰۶). این رهیافت سرمشق خود را در آثار آمارتیاسن و بویژه کتاب معروف توسعه به مثابه آزادی میابد. این رهیافت مستلزم

هماهنگ کردن سیاست‌های توسعه حکومت ملی و اجتماعات محلی از یک طرف و از طرف دیگر اقدام بین‌المللی از سوی دولت‌ها و موجودیت‌های غیر دولتی برای تأمین منابع مالی، انسانی و فنی است.

یک رهیافت دیگر در دهه ۹۰ زیر سیطره نولیبرالیسم همه الگوهای دولت‌محور را نفی کرد. این رویکرد که به الگوی تعدیل ساختاری و یا الگوی ریاضت اقتصادی معروف است، کاهش نقش اقتصادی دولت را شرطی برای دریافت کمک‌های اقتصادی خارجی در شکل برنامه‌های تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه می‌داند. اما پیامدهای عمومی برنامه‌های تعدیل ساختاری برای اکثر کشورها فاجعه‌آمیز بود، فقر در اکثر کشورهای در حال توسعه رشد کرد و پیشرفت در کشورهای محدودی و با اما و اگرهای بسیار اتفاق افتاد (هینز، ۱۳۹۰: ۶۶). نقد به برنامه‌های تعدیل ساختاری در سال ۲۰۰۰، سازمان ملل متحد را به تدوین تلاش‌هایی وادار ساخت با عنوان «حمله بی‌امان» به فقر و محرومیت. این راهبرد در سال ۲۰۰۰ اعلام کرد که ۲۰۱۵ آخرین مهلت برای دستیابی به اهداف معرفی شد.

زنان و نظریه‌های توسعه

زنان تقریباً نیمی از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند و حدود دو سوم کارهای دنیا را انجام می‌دهند. با این حال موقعیت فرودستی دختران و زنان امری مسلم است (پارپارت، ۲۰۰۷). در اکثر کشورهای در حال توسعه شاخص‌های توسعه‌ی نو سازی که تغییر دائمی در جامعه را ترویج می‌کنند، مردان را بر زنان ترجیح می‌دهند، مواردی شامل آموزش نوین، رشد شهرنشینی و رشد اقتصادی. ورود موضوعات زنان به مطالعات توسعه محصول رهیافت‌های فمینیستی است. این رهیافت‌ها نقش زنان در توسعه را در سه دسته گسترده قرار می‌دهند: «زنان در توسعه»، «زنان و توسعه» و «جنسیت و توسعه»، گروه زنان در توسعه در چارچوب الگوی توسعه‌ی نو سازی توسعه قرار می‌گیرند و گروه

«زنان و توسعه» در الگوی نظریه وابستگی. جنسیت و توسعه تحلیل روابط قدرت و فرآیند توسعه را مورد توجه خود دارد (مامسن، ۱۳۸۷). رهیافت «زنان در توسعه» ضمن پذیرفتن پیامدهای منفی توسعه برای زنان، برای رویارویی با این امر بر نقش‌های تولیدی زنان تأکید می‌کند. به نظر این رویکرد که در اثر پیشگام استربوسراپ با عنوان نقش زنان در توسعه اقتصادی در اوایل دهه هفتاد مسلط بود، زنان باید تلاش کنند تا با دسترسی بهتر و مطمئن‌تر به آموزش، بازارهای کار و منابع مادی، خود را در فرآیند توسعه دخیل نمایند. این رهیافت تلاش‌های فردی زنان و تحول در دسترسی زنان به تکنولوژی، اعتبار و خدمات اضافی را ضامن توسعه و توانمندی زنان می‌داند. این در حالیست که منتقدان این رویکرد معتقدند که این رهیافت فرآیندهای بزرگ اجتماعی را ندیده می‌گیرد (مامسن، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۳).

رهیافت «زنان و توسعه» از دیدگاه اقتصاد سیاسی سرچشمه گرفته است. این رهیافت بیشتر بر رابطه زنان و فرآیندهای توسعه به ویژه «هزینه جنبه بازتولید و کار و زندگی زنان بر بخش تولید متمرکز است» (هینز، ۱۳۹۰: ۲۹۳). این رهیافت استدلال می‌کند که زنان بایستی طرح‌های مستقل خود را دنبال کنند. تنها در این صورت آنها می‌توانند از زیر سلطه بازار مردانه رهایی یابند. بازنندیشی در این رویکردها و طرح این پرسش که جایگاه اجتماعی زنان را در فرآیند توسعه چگونه بایستی فهمید، راه را برای رهیافت جنسیت و توسعه را در دهه ۹۰ گشود. این امر مستلزم بازبینی ساختارهای اجتماعی و سیاست‌های توسعه از دیدگاه روابط جنسیتی است. این رهیافت بر دو مفهوم جنسیت و روابط جنسیتی استوار است (لافلین، ۱۳۸۹). جنسیت و توسعه، رهیافت‌های «زنان در توسعه» و «زنان و توسعه» را به دلیل تلقی‌شان از زنان به مثابه گروهی همگن مورد انتقاد قرار داده است. رهیافت جنسیت و توسعه بر تفاوت‌های ساختاری در زنان تأکید می‌کند، یعنی تحلیل جنسیتی بر تفاوت‌ها و محدودیت‌هایی که زنان و مردان در مواجهه با آن هستند. در جدول ذیل این مباحث خلاصه شده‌اند (هینز، ۱۳۹۰: ۳۰۰).

جدول ۱-

مکاتب	زنان در توسعه	زنان و توسعه	جنسیت و توسعه
رهیافت	بررسی عدم حضور زنان در طرح های توسعه	طرح هایی با مرکزیت زنان	بررسی روابط نابرابر بین زنان و مردان
توجه	زنان	زنان	روابط اجتماعی متعارف
مشکلات	حذف زنان از فرایند توسعه	سلطه مردان بر فرایند توسعه	رابطه نابرابر در توسعه
اهداف	توسعه کارآمدتر شامل زنان	توسعه کارآمدتر شامل حذف مردان	توسعه متعادل با زنان و مردان
راه حل	الحاق زنان در توسعه	تمرکز بر طرح های جمعی زنان	دگرگون کردن روابط نابرابر
راهبرد	افزایش توانایی زنان برای مراقبت از خانواده، افزایش قابلیت تولیدی زنان و تمرکز بر طرح های زنان	توان بالقوه طرح های جمعی زنان و افزایش توانایی زنان برای مراقبت از خانواده، کاهش دخالت مردان و افزایش درآمد زنان	توجه به منافع راهبردی زنان فقیر، در نظر گرفتن نابرابری جنسیتی و پرداختن به نیازهای عملی و انضمامی زنان

روش‌شناسی: یک فراستنز کیفی

در بسیاری از حوزه‌های مطالعاتی با تکثیر نشریات و مقالات و نوشته‌های پژوهشی روبرو بوده‌ایم. این مطالعات چه به صورت پژوهش و چه به صورت مقاله‌های نظری دلالت‌های بسیار مهمی هم از لحاظ نظری (تولید معرفت) و هم به لحاظ علمی (سیاست‌گذاری و غیره) دارند. اما در همان حال تلاش‌های بسیار کمی برای جمع‌بندی، ترکیب و به دست دادن الگوهای حاکم مطالعات متعدد انجام شده در بسیاری از حوزه‌ها صورت گرفته است: این مطالعات را بایستی در زمینه‌های تفسیری کلان‌تر

نظری و عملی قرار داد - هم در حوزه‌های مطالعات نظری و هم در درون سیاست‌های عملی و راهبردهای این مطالعات (ساندلوسکی، ۱۹۹۷: ۳۶۵). بر این اساس تلاش برای ترکیب مطالعات انجام شده برای دستیابی به اهداف تحلیلی کلان‌تر و تقویت تعمیم‌پذیری مطالعات کیفی اساسی است. بدیهی است که در اینجا تعمیم به معنای تنگ‌نظرانه نمونه‌گیری و معناداری آماری نیست. به نظر شوفیلد فراستز کیفی تعمیم‌پذیری موارد چندگانه از تعمیم مطالعات موردی فردی است (شوفیلد، ۱۹۹۰). فراستز یک تکنیک جدید برای بررسی پژوهش‌های کیفی است. استرن و هریس نخستین بار آن را برای به مثابه ابزاری برای بسط الگوهای حاکم بر پژوهش‌های کیفی در حوزه‌ای خاص بکار گرفتند. فراستز ماهیتی هرمنوتیکی دارد و بر خلاف فراتحلیل که بر مطالعات کمی متمرکز است، مسئله برجستگی علل و تأثیرات را بررسی نمی‌کند (والش، ۲۰۰۵).

متاستز یک روش شناسی در حال ظهور است و رهیافت‌های نظری متفاوت و روش‌های گسترده‌ای آنرا بکار می‌گیرند. در این راستا از مثاروایت، متا اتنوگرافی، متاتفسیر، تحلیل متا مضمونی و غیره صحبت می‌کنند. دیکسون وودز و همکارانش در سال ۲۰۰۶ رهیافتی به سنتز پژوهش‌های کیفی را بسط دادند و از آن با عنوان سنتز تفسیری انتقادی نام بردند. سنتز تفسیری انتقادی، رهیافتی کلی برای فرآیند کلی ارزیابی بازبینی است. در این رهیافت به بازبینی و سنخ شناسی بنیادی پرسش‌ها، نظریه‌ها و روش‌ها پرداخته می‌شود و بر این اساس کیفیت پژوهش‌ها با توجه به فضای اجتماعی، نظری و روش شناختی به بحث گذاشته می‌شود. انتقادی بودن این شکل از متاستز در پیوند با واسازی طرح مسأله و مفروضات نظری را به عنوان وسیله‌ای برای زمینه‌مندساختن یافته‌ها است (Dixon woods, 2006). دیکسون فرآیندهای کلیدی مداخله‌گر در سنتز تفسیری انتقادی را به شکل ذیل دسته بندی می‌کند:

- ۱) مشخص کردن سؤال آغازین ابتدایی
- ۲) جستجوی ادبیات نظری و معیارهای نمونه‌گیری
- ۳) تعیین کیفیت مقالات ممکن و چارچوب بازبینی

(۴) خلاصه مقالات مورد بازبینی

(۵) تحلیل و تفسیر مقالات گزینش شده و تولید مفهوم سازی نظری جدید

(ذیکسون، ۲۰۰۶: ۴۷-۳۵).

یک سنتز پژوهشی عنوانی عام برای مدور مجموعه‌ای از پژوهش‌ها در رابطه با یک موضوع خاص است. هدف سنتز پژوهشی توصیف و تحلیل پژوهش‌ها برای دستیابی به فهمی کلی از فضای پروبلماتیک، نظری و روشی این پژوهش‌هاست.

میدان مطالعاتی

بر اساس آنچه در باب مراحل انجام فراسنتز گفته شد، در نخستین گام موضوع بنیادی مورد مطالعه را مشخص می‌کنیم. ما در این مقاله مفهوم توسعه انسانی را به دلایل ذیل انتخاب کرده‌ایم. نخستین دلیل ما این است که مفهوم توسعه انسانی مفهومی متأخر در مطالعات توسعه است، تلاشی برای رسیدن به مفهومی عینی از توسعه از طریق ترکیب شاخص‌های رفاه اقتصادی و اجتماعی (هینز، ۱۳۹۰: ۳۶). بر این اساس ما صرفاً به دنبال امید به زندگی، آموزش و استاندارد مادی زندگی نبوده‌ایم، بلکه زمینه‌های توسعه انسانی (جنس اجتماعی و جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان) و شاخص‌های توسعه انسانی شامل (مشارکت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زنان) و فرآیندهای توسعه انسانی (توسعه پایدار) و تحلیل جنسیتی را در تحقیقات کیفی مورد بررسی قرار داده‌ایم. معیار شمول مطالعاتی در این مقال، مقالات مربوط به توسعه انسانی زنان در نشریات علمی و پژوهشی است، این نشریات به دلیل جایگاه نهادی و رسمی آن به لحاظ علمی و به لحاظ نهادی انتخاب شده‌اند. بحث بر سر جایگاه نهادی معرفت تولید شده است و نه تأثیرگذاری آنها. به همین دلیل مهمترین فصلنامه‌ای را که بررسی کرده‌ایم، فصلنامه زن در توسعه و سیاست است. بر همین اساس ما در کل شماره‌های منتشره این فصلنامه در جستجوی مفهوم انسانی و شاخص‌های آن در مقالات کیفی منتشر شده این فصلنامه بوده‌ایم. آنچه در این مقاله ارائه خواهد شد، فراسنتزی تفسیری از مطالعات توسعه

انسانی زنان در این فصلنامه است. نحوه گزینش مقالات کاملاً هدفمند بوده است. در طول سالهای ۸۱ تا ۹۱، یعنی در طول ده سال گذشته از انتشار فصلنامه زن در توسعه و سیاست.

یافته‌ها: توسعه انسانی زنان و مسئله پژوهشی

امروزه توسعه انسانی به مثابه شاخص برای توانمندی و پیشرفت جوامع درآمده است. حوزه‌های توسعه انسانی شامل؛ امید به زندگی، آموزش و استاندارد زندگی به شیوه‌های مختلف برای ارزیابی وضعیت اجتماعی و گروه‌های اجتماعی بکار گرفته شده است. مطالعه توسعه انسانی چه به صورت کمی و چه به صورت کیفی در خلاء صورت نمی‌گیرد، بلکه در چارچوب مفهومی و نظری مطالعات توسعه انجام می‌گیرد. میدان نظری هدایت‌گر در این مقاله میدان توسعه انسانی زنان است. ارزشیابی فراستتر طرح مسأله و معرفت شناسی حاکم را در بر می‌گیرد. مقالاتی که در جدول شماره ۲ آورده شده‌اند، مقالاتی هستند که در سالهای ۹۲ - ۱۳۸۲ با بکارگیری روش‌های کیفی به مقولات بنیادی و مربوط به توسعه انسانی پرداخته‌اند و در فصلنامه زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان) به چاپ رسیده‌اند.

جدول ۲- ویژگی عمومی مقالات

نویسنده مسئول	سال	عنوان	مقوله بنیادی	روش
ناهید مطیع	۱۳۸۲	گروه‌های زنان در حرکت تواناسازی	جنبش اجتماعی زنان	تحلیل ثانویه
فریبرز لرستانی	۱۳۸۲	جنبش اجتماعی زنان ایران	جنبش اجتماعی زنان	تحلیل کمی داده‌های کیفی
اله کولایی	۱۳۸۵	نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی	توسعه پایدار	مطالعه تطبیقی

تحلیل ثانویه	توسعه پایدار	ماهیت نامتجانس بهبود موقعیت زنان در ایران	۱۳۸۴	حسین محمودیان
پژوهش کتابخانه‌ای و پیمایشی	نوگرایی فرهنگی	نوگرایی زنان در حوزه فرهنگی	۱۳۸۲	زهرا روزی بیگدلی
تحلیل ثانویه	سرمایه فرهنگی	نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه	۱۳۸۵	محمد امین قانع‌راد
روش کیفی	جنسیت	تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق: مطالعه کیفی	۱۳۹۱	فسایی
روش اسنادی	آموزش	اهمیت سرمایه گذاری در آموزش زنان	۱۳۸۲	مصطفی عمادزاده
تحلیل محتوا	آموزش فرهنگی	سلامت دختران نوجوان و پارادوکس آزادی / محدودیت	۱۳۸۳	سرور پرویزی
روش اسنادی	مشارکت فرهنگی	مشارکت زنان در رادیو و تلویزیون	۱۳۸۲	اعظم راودراد
روش اسنادی	مشارکت سیاسی	تحلیلی بر میزان مشارکت زنان در تشکل های سیاسی در سال ۱۳۸۵	۱۳۸۸	زهرا پیشگاهی فرد
روش اسنادی	جنسیت	ابعاد شکاف جنسیتی و میزان تحقق کاهش آن در برنامه سوم توسعه	۱۳۸۶	سهیلا صادقی فسایی
روش اسنادی	توسعه انسانی	توسعه انسانی مبتنی بر جنسیت و آموزش زنان	۱۳۸۹	مرضیه موسوی خامنه
پدیدارشناسی	مشارکت اقتصادی	موانع دستیابی زنان به پست های مدیریتی از دیدگاه مدیران زن	۱۳۹۲	رضا احمدی کهنعلی
تحلیل سلسله مراتبی	مشارکت اقتصادی	شناسایی و اولویت بندی موانع حضور زنان در پست های مدیریتی	۱۳۹۲	عالیه کاظمی
روش کیفی	جنسیت	تحلیل جنسیتی فاصله در روابط زوجین	۱۳۹۲	سهیلا صادقی فسایی

چارچوب مطالعاتی فراستنز حاضر مطالعات توسعه و جایگاه زنان است. همانگونه که گفته شد این چارچوب مبتنی بر سه رهیافت "زنان در توسعه"، "زنان و توسعه" و "جنسیت و توسعه" است. سؤال این فراستنز در چنین چارچوبی راجع به محتوا و فرم موضوع زنان در مطالعات توسعه است. پژوهش‌های مورد بررسی حول تعریفی وسیع از توسعه انسانی انتخاب شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. بنابراین معیار انتخاب پژوهش‌ها از ماهیت موضوعی و به تبع تحلیل‌های فراستنز از ماهیتی روش شناختی برخوردار است. برای این کار به سنتز مطالعات پژوهشگران متعدد در میدان نظری توسعه انسانی اقدام کرده‌ایم. ابتدا به طرح سؤال و معرفت‌شناسی مقالات به صورت منفرد می‌پردازیم و سپس به تفسیر انتقادی و نتایج آنها می‌پردازیم. با توجه به گستره کار مطالعاتی فراستنز تفسیری، در اینجا به مکانیزم‌های برساخت سؤال و پارادایم حاکم بر مطالعه در رابطه با محور زنان و توسعه می‌پردازیم. به طور کلی در فراستنز پژوهش‌های کیفی مربوط به توسعه انسانی زنان سه شکل از سؤال‌سازی وجود دارد. هر کدام از این اشکال مبتنی بر تعریف خاصی از زنان هستند. چیزی که در نهایت آنها را در قالب پارادایم خاصی قرار می‌دهد. شناخت این شیوه‌های سؤال‌سازی، شناخت فرم‌های معرفت بر مطالعات توسعه انسانی زنان در ایران است. در مطالعات کیفی سؤال امری معین و داده شده نیست بلکه برساخت می‌شود. برساخت سؤال مورد پژوهش متضمن تغییر در چارچوب‌های مفهومی و مفهوم‌سازی موضوع مشخص است. این شکل از سؤال‌سازی شامل جستجوی صورت‌بندی مفهومی مشخص، جابجایی یک مفهوم موجود به یک موقعیت جدید، کشف ناکامی‌های موجود و تغییر در ساختار نظام‌های مفهومی است، چیزی که در نهایت ممکن است به تغییر در معرفت علمی اجتماعی نسبت به موضوع شناسایی بیانجامد (سایر، ۱۳۸۵: ۹۵-۹۰). در تقابل با این شکل از طرح سؤال شکل دیگری از طرح سؤال وجود دارد که مبتنی بر شناسایی شکاف بین واقعیت و معرفت پژوهشگر است. در این شکل از طرح سؤال پرسش از واقعیت یا معرفت نیست بلکه پرسش معطوف به جبران کردن فقدان پژوهش‌ها در یک

زمینه مشخص و یا برطرف کردن نقص در نتایج است. در این شکل از طرح مسأله از امر مستقر آغاز می‌شود و به آزمون نظریه‌ای مشخص، ایجاد حمایت تجربی از ایده‌ای خاص و یا برطرف کردن آشفتگی‌های تجربی و نظری منجر می‌شود (الوسون، ۲۰۱۳). پرسش از مفاهیم مستلزم شکل خاصی از برساخت نظری است. نظریه، چارچوب‌های مفهومی‌سازی هستند که در آن نظریه پردازی به معنای تجویز شیوه‌ای خاص در مفهوم سازی است. این مفهوم سازی‌ها را نه تنها برای مشاهده و نمایش عالم بلکه برای عمل در آن، برای کار و تعامل ارتباطی ایجاد می‌کنیم. این امر مستلزم زمینه سازی مضاعف با توجه به موقعیت آن در یک هرمنوتیک مضاعف است. به عبارت دیگر زمینه سازی مستلزم مفهوم سازی است (سایر، ۱۳۸۵). حال با توجه به این توضیحات در باب اشکال مسأله‌سازی پرسش ما این است که پژوهش‌های راجع به توسعه انسانی زنان چگونه مسأله خود را برساخت کرده‌اند و مبتنی بر چه تعریفی از زنان هستند و به تبع در قالب چه پارادایمی قرار می‌گیرند؟

مسأله‌سازی بدون زمینه تاریخی

امر اجتماعی دارای تاریخ و ساختار است. بر همین اساس پرسش از امر اجتماعی بدون در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی و ساختاری مسأله مورد نظر به منتزع کردن امر اجتماعی منجر می‌شود. در مطالعات توسعه انسانی زنان این امر به معنای مشخص کردن وضعیت انضمامی، مفهوم سازی و مورد پرسش قرار دادن واقعیت و معرفت تثبیت شده و مستقر است. کلی‌ترین مقوله بنیادی مربوط به مطالعات کیفی مربوط به توسعه انسانی، توسعه پایدار و توانمندسازی زنانه، جنبش اجتماعی زنان است. در فراستز انجام شده پرسش از جنبش اجتماعی زنان و مطالعه سویه‌های مادی و فکری و گفتمانی این مقوله محدود باقی مانده است. در پژوهش ناهید مطیع (۱۳۸۲) و فریبرز لرستانی (۱۳۸۲)، حول مسأله جنبش اجتماعی زنانه سازمان یافته‌اند. مسأله مطیع «

محدودیت‌هایی» است که نارضایتی زنان ایرانی از وضعیت خویش پیرامون آنها شکل گرفته است (مطیع، ۱۳۸۲: ۸). در مقابل مسأله لرستانی «اصول، اهداف و ویژگی‌های این جنبش‌هاست» (لرستانی، ۱۳۸۲: ۲۴). صورت‌بندی این مسائل مستلزم پرداختن به برخی پرسش‌ها است که در پس‌زمینه قرار می‌گیرند، پس‌زمینه‌های تاریخی و ساختاری در جامعه ایران و جایگاه گروهی اجتماعی به نام زنان. غیاب جستجوهای تاریخی و ساختاری، باعث شده است که در نهایت، مقاله به نوعی آزمون نظریه تقلیل پیدا کند. این در حالیست که پرسش از جنبش اجتماعی پرسش از آغازگاه‌ها، تکوین، شکل‌گیری، گفتمان‌ها و کارگزاران آن است. عدم توجه به زمینه‌های شکل‌گیری غیرگفتمانی و گفتمانی جنبش اجتماعی زنان باعث شده است که زنان به مثابه گروه اجتماعی یکدست و مشخص بازنمایی شوند، این امر به معنای تعریفی «از بالا» و انتزاعی از زنان است. این عدم تناسب، نتیجه‌گیری‌های انضمامی و مشخص این مقالات است که اگرچه به واسطه الگوهای نظری این مقالات حمایت نمی‌شود، اما به معنای ورودی جذاب به مسأله زنان است. مطیع در نتیجه‌گیری از مسائل (حق مطلق مردانه طلاق، تعویق سن ازدواج، کاهش نرخ باروری و ... (ص ۱۸) آغاز کرده و به موانع پیش روی زنان می‌پردازد، موانعی از قبیل طرفداری نمایشی از زنان، بد فهمی از فمینیسم، نبود زبان مشترک و تعامل پویا و غیره بیشتر از آنکه پاسخی به مسأله محدودیت‌های رویارویی زنان باشند، زمینه‌های فعالیت‌های زنانه هستند. در رابطه با مقاله لرستانی نتیجه‌گیری انضمامی مقاله بیشتر از آنکه از متن الگوی نظری مقاله تراوش کند، محصول مطالعه میدانی پژوهش است (ص ۴۰)، از این نظر الگوی نظری در هر دو مقاله زائد به نظر می‌رسد.

مسئله‌سازی کمی‌گرایانه

امر اجتماعی نه تنها دارای تاریخ و ساختار است، بلکه همواره به واسطه صورت-بندی‌های مفهومی و گفتمانی جهان نمادین احاطه شده است. به عبارت اندرو سایر دسترسی ما به امر اجتماعی همواره به واسطه جهان نمادین و گفتمانی صورت می‌گیرد (سایر، ۱۳۸۵). نادیده گرفتن این امر به تعریفی کمی‌نگرانه از مسأله منجر می‌شود، چیزی که به قسمت اعظم مطالعات کیفی توسعه انسانی زنان حاکم است. شیوه مسلط در مسئله‌سازی کمی‌نگرانه تشخیص شکافی است که در زمینه‌های مشخص موضوعی و با برطرف کردن نقص در نتایج و آشفتگی‌های تجربی دارد (الوسون، ۲۰۱۴). در قسمت اعظم مسئله‌سازی‌های تجربی صرفاً به آزمون نظریه‌ای مشخص بدون به چالش کشیدن معرفت و واقعیت موجود محدود است. در اینجا زنان به وضوح در حاشیه قرار می‌گیرند و مسأله بر سر الحاق زنان به چیزی خاص است.

بیدگلی (۱۳۸۲) در چارچوب نظریه نوسازی به مدرنیزاسیون شخصیتی زنانه در حوزه فرهنگی می‌پردازد. بخش تاریخی مقاله بیدگلی آشکارا با اذعان به "رشد نامتوازن شاخص‌های نوسازی" (ص ۱۸۳)، چارچوب نظری نوسازی محور مقاله را نقض می‌کند، چارچوبی که عواملی مانند "ارتقای شهر نشینی، صنعتی شدن، ارتباطات و نحوه جامعه‌پذیری را برجسته می‌کند و افراد نوگرا نیز دارای ویژگی‌هایی همچون علم‌رایی، تساوی طلبی، گرایش مدنی و... " معرف مدرنیزاسیون میداند (همان، ۱۸۶). این ناهمخوانی تاریخی و نظری باعث ساده سازی بیش از حد مسئله مدرنیزاسیون شده است. بنابراین در حالی که کل مقاله آزمون غیر تاریخی و غیر ساختاری نظریه نوسازی در میان زنان حوزه فرهنگی است، مطالعه تاریخی خود مقاله این آزمون را به مثابه امری صرفاً تجربه‌گرایانه و بدون پشتوانه تاریخی افشاء می‌کند.

کولایی (۱۳۸۵) به شکلی دیگر مسأله مدرنیزاسیون را پیگیری می‌کند. مسأله کولایی بررسی ارتباط مشارکت زنان و توسعه است (ص ۳۴). این سؤال فرض را بر

ارتباط مشارکت زنان و توسعه یافتگی اقتصادی و اجتماعی یک کشور می‌گیرد. مقاله به جای مفهوم‌سازی رابطه توسعه و زنان، مشتمل بر ارائه مجموعه‌ای گسترده از آمارهاست که نشان دهنده این رابطه است. اما مقاله همان اندازه که به واسطه اعداد و ارقام شفاف است، به همان دلیل نیز انتزاعی باقی می‌ماند. مقاله در هیچ کدام از وضعیت متعدد مورد بررسی و تاریخ و ساختار جوامع گوناگون و اختلاف‌های ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آنها اشاره نمی‌کند. در نهایت به دلیل همین نقص فرض اصلی مقاله وارونه می‌شود، به جای این که زنان علت توسعه یافتگی باشند، شاید توسعه یافتگی اقتصادی و اجتماعی دلیل مشارکت زنان در فرآیند توسعه است، نادیده گرفتن این امر سؤال اصلی مقاله را بدون پاسخ رها می‌کند. موسوی خامنه (۱۳۸۹) از همین فرض وارونه با فرض کولایی آغاز می‌کند، این که توسعه یافتگی، روندهای آموزشی را توضیح می‌دهد، روندهای آموزشی‌ای که نقشی مهم در توسعه انسانی و توسعه جنسیتی و توانمندسازی و مشارکت زنان دارد (ص، ۵۱). بنیاد نظری این مقاله بر این اساس است که برای مشارکت در توسعه، توانمندسازی زنان الزام است و توانمندسازی زنان خود محصول توسعه است (ص، ۵۴). چیزی که کولایی در نتیجه‌گیری خود تأیید می‌کند (کولایی، ۱۳۸۵: ۵۷)، اما این نتیجه‌گیری بدون مکانیزم‌های تحلیل شرایط باقی می‌ماند. در حالی که موسوی خامنه بر تناقض بنیادی بین توانمندی فرهنگی زنانه و وضعیت اقتصادی و سیاسی آنها تأکید دارد (موسوی خامنه، ۱۳۸۹: ۶۹).

پیشگاهی فرد (۱۳۸۸) در بررسی مشارکت زنان در تشکلهای سیاسی کشور به همین نتیجه‌گیری فوق می‌رسد. پیشگاهی فرد در چارچوبی نوسازی محور مشارکت زنان در حوزه سیاسی را محور خود قرار می‌دهد. پیشگاهی فرد بدون توجه به زمینه‌های تاریخی و ساختاری در طرح مسأله و الگوی نظری آغاز می‌کند و در نتیجه‌گیری به همان ادعایی می‌رسد که در طرح مسأله آنرا بیان کرده بود. اما ناسازه مقاله آنجاییست که «غلبه فرهنگ مردسالار» را دلیل اصلی عدم مشارکت فعالانه زنانه عنوان می‌کند

(ص، ۲۷)، چیزی که نه در طرح مسأله و نه در الگوی نظری‌اش به مثابه مفهوم مورد بررسی حضور نداشته است. یکی از نتایج بررسی‌های انجام شده تا بدین جا این است که تناقضی بنیادین وجود دارد بین توانمندی فرهنگی زنان و وضعیت اقتصادی و سیاسی آنها، بین سرمایه فرهنگی زنان و جایگاه آنها در نظم اجتماعی. این مسأله در مقاله عالیه کاظمی (۱۳۹۲) نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد و در اینجا هم نتیجه‌گیری بدون طرح مسأله بنیادی به چیزی اشاره می‌کند که مقاله سقف شیشه‌ای نامیده است. طرح مسأله متضمن هیچ‌گونه پرسشی از واقعیت اجتماعی و گفتمانی نیست. بدون مفروضات و ایده‌های نظری همه موانع فردی، خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و قانونی انتزاعی و فرد رها شده‌اند. همین مسأله را رضا احمدی کهنعلی (۱۳۹۲) بررسی کرده است و تقریباً به نتایج مشابهی رسیده است. نکته مورد نظر در هر دو مقاله این است که با انتزاع کردن زنان و دستیابی به پست‌های مدیریتی گامی فراتر از تحقیقات دیگر برداشته‌اند و در چارچوب رهیافت‌های الحاق زنان به توسعه باقی مانده‌اند. در هر دو مقاله واحد تحلیل که زنان هستند از زمینه‌های اجتماعی و گفتمانی و فرهنگی منتزع شده‌اند.

جدول ۳-

فروستگی یا افق‌های باز	شکل مسئله سازی: تشخیص شکاف‌ها	ایده مقاله - نظری	
توازن نوگرایی شخصی و رشد نامتوازن اجتماعی	آزمون نظریه	نوغرایی همراه با سرمایه فرهنگی	بیدگلی
آشفتگی و جابجایی دو متغیر اصلی یعنی مشارکت زنانه و توسعه یافتگی	بررسی تطبیقی شاخص‌های وضعیت زنان - همگرایی توضیحات	مشارکت اجتماعی زنان، توسعه یافتگی را در پی دارد	کولایی

رها کردن عدم توانمندی اقتصادی و سیاسی کلان زنان بدون پاسخ	بررسی تطبیقی داده‌های ثانویه - همگرایی و واگرایی توضیحات	توسعه یافتگی، روندهای آموزشی را تقویت و باعث توانمندسازی زنان می‌شود.	موسوی خامنه
توضیح ندادن دلیل اصلی به نام فرهنگ مردسالار	آزمون نظریه	مشارکت سیاسی زنان	پیشگاهی فرد

مسئله به مثابه مفهوم سازی

مسئله در روش‌شناختی‌های کیفی بر ساخته است. چنین برساختی به معنای مفهوم سازی مسئله از طریق و به میانجی مفاهیم است. خلق مسئله از طریق مفهوم سازی مستلزم به پرسش کشیدن مفاهیمی است که واسطه فهم ما از واقعیت هستند چرا که واقعیت و مفهوم سازی از واقعیت را از هم نمی‌توان جدا کرد. آنگونه که بیشتر توضیح دادیم این شکل از صورت‌بندی مسئله در تقابل با شیوه‌های کمی‌گرایانه تعریف مسئله به مثابه " تشخیص شکاف‌ها، خلاء و یا غفلت‌ها در میانه واقعیت و معرفت است. مسئله به مثابه مفهوم سازی سومین شکل مسئله‌سازی در مطالعات توسعه در حوزه زنان مسئله به مثابه مفهوم سازی است، مشکلی جدید از صورت‌بندی مسئله که وضعیت موجود را نقطه آغاز قرار نمی‌دهد، این شکل از تحقیقات با مورد پرسش قرار دادن وضعیت موجود امور، حیات سوژه انسانی، معرفت و دانش موجود از سوژه آغاز می‌شود. در این مطالعات برای زندگی انسانی و فرد در زیر سیطره فرآیندهای اجتماعی نقشی تحلیلی و بیانگر قائل هستند. این امر را می‌توان در مطالعات معدودی از جمله در مطالعات توسعه مربوط به زنان هم مشاهده کرد.

فسایی و ایثاری (۱۳۹۱) مفهوم تجربه زنان از زندگی پس از طلاق را بررسی کردند. در این پژوهش وضعیت طلاق در کشور زمینه‌ای است برای شروع، اما این زمینه خود امکان پرسشی را فراهم می‌کند که به وضعیت انسانی زنان مربوط می‌شود. اگرچه زمینه در اشکال مختلف شامل فرهنگ جنسیتی، نابرابری جنسیتی، دسترسی به انواع سرمایه، نقش‌های جنسیتی، جامعه‌پذیری جنسیتی و طبقه اجتماعی به میانجی تجربه زنانه از زندگی پس از طلاق باقی می‌ماند. بنابراین رابطه مکانیکی بین طرح مسأله، معرفت‌شناسی و تجربه زنانه از همان ابتدا رنگ می‌بازد. این امر به دلیل رابطه درهم تیدیه، درونی و کیفی تعریف مسأله و زمینه‌های اجتماعی و نظری و تجربه‌ای است که معیار آغازگاه‌ها و داوری از وضعیت است.

فسایی و ملکی پور (۱۳۹۲) مفهوم رابطه اجتماعی را به مثابه میانجی تحلیل خانواده به عنوان مسأله تعریف کرده‌اند. چیزی که خود «تجربه فاصله» نامیده‌اند (همان، ص ۳). در این پژوهش پدیده فاصله به مثابه یکی از جنبه‌های ازدواج و زندگی زناشویی به مثابه میانجی‌ای برای ورود به تفاوت‌های جنسیتی تعریف شده است. در اینجا نیز تجربه زوجین از فاصله در زندگی است که برای مطالعه فراگردهای اجتماعی درون خانواده و زندگی زناشویی آغاز می‌شود. به لحاظ معرفت‌شناسی این مطالعه نیز در سطح تحلیل خودفهمی و تجربه زنان باقی نمی‌ماند بلکه این تجربه میانجی‌ای است برای تحلیل آنچه درک اکتشافی از زمینه‌ها به میانجی امر فاصله نامیده‌اند. بنابراین پرسش از فاصله به پاسخ‌هایی در رابطه با متغیرهای زمینه‌ای شامل سرمایه فرهنگی زوجین، شبکه‌های روابط متراکم، زبان جنسیتی، کیفیت زناشویی و ارتباطات منجر شده است. فسایی و ایثاری معتقدند که به رغم هیاهوهای بسیار در باب طلاق نبایستی «افزایش طلاق را به مثابه زوال خانواده تفسیر کرد» (ص، ۲۷). اگرچه این امر به معنی آسیب‌پذیری زندگی پس از طلاق و به ویژه زنان نیست، به ویژه در «ابعاد اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی» (ص، ۲۷). نکته حائز اهمیت این است که فسایی و ایثاری پژوهش خود را با پرسش دیگری به پایان می‌رسانند که خود میانجی دیگری

است برای ورود به تحلیل وضعیت امور زندگی زنان: سیاستگذاری. اما برخلاف پرسش از تجربه طلاق، پرسش از تجربه فاصله به افق های جدیدی منجر نشده است. تحلیل تجربه فاصله، تحلیلی ایستا و معطوف به خود باقی می ماند. انواع فاصله معطوف به انتخاب، تعارض، موقعیت و غیره منجر به پرسش از شکل خانواده در جامعه ایرانی نشده است.

فسایی و کلهر (۱۳۸۶) در مطالعه ای با عنوان ابعاد و شکاف جنسیتی و میزان تحقق کاهش آن در برنامه سوم توسعه، شکاف جنسیتی را به مثابه مفهوم میانجی برای ورود به سیاست های توسعه بکار گرفته اند. بنابراین در اینجا مسأله سازی معطوف به دانش و سیاست های حاکم بر توانمندسازی زنان است. مسأله ای که در اینجا بر ساخت شده است معطوف به بازنمایی امر جنسیت است. اگرچه پژوهش مورد نظر در سه سطح بین المللی، ملی و استانی به مقایسه کمی شاخص های آموزشی، توسعه انسانی، بهداشت و غیره پرداخته است و هماهنگ با طرح مسأله خود این شاخص ها را به چالش نمی گیرد. پرسش از برنامه های توسعه به میانجی بازنمایی شکاف جنسیتی مسأله نسبت به پاسخ های آن بسیار برجسته تر است. اما این مطالعه در رابطه با ارتباط مفهومی بین شکاف جنسیتی و برنامه های توسعه و شاخص های تعریف شده مکانیکی باقی مانده است. افق های این مقاله بیشتر از آنکه نظری باشد از نوع مفهوم سازی های کمی گرایانه است. پرسش از بازنمایی به پاسخی در حد کشف خلاء «اشتغال» در برنامه های توسعه تقلیل پیدا کرده است.

قانعی راد و خسرو خاور (۱۳۸۵) تجربه ورود دختران به دانشگاه را به گونه ای مفهوم سازی کرده اند که از تبیین های معمولی و دم دستی فراتر می رود. بنابراین برای این مقاله ورود دختران به دانشگاه، مسأله ای مربوط به زندگی فرهنگی دختران در جامعه ایران است. ورود به دانشگاه، خروج از حوزه خصوصی و ورود به زندگی عمومی است. پروبلماتیک مقاله قانعی راد و خسرو خاور معطوف به ناهمخوانی های بیست که بین عوامل و پیامدهای زیست جهان و نظام سیاسی و اقتصادی وجود دارد

و همین امر هم باعث جذابیت آن است. بنابراین آموزش عالی براساس جنسیت کارکردهای متمایزی، از اقتصادی گرفته تا فرهنگی دارد. به لحاظ فرهنگی آموزش عالی بر دختران کارکردی بیانی و نمادین در زیست جهان اجتماعی دارد. مقاله قانعی راد و خسرو خاور اگرچه به لحاظ متنی متکی به بررسی روندهای ورود به دانشگاه در ایران است اما تفسیر این داده‌ها در چارچوب مفهومی جدیدی صورت گرفته است که در نهایت به توضیحی نو در باب زنان در جامعه ایرانی منجر شده است.

سرور پرویزی و نیکبخت (۱۳۸۳) تجربه دختران نوجوان از آزادی را بررسی کرده‌اند. در این پژوهش امر نوجوانی به مثابه وضعیتی مفهوم سازی شده است که منطبق درونی خاص خود را دارد، منطقی روانی - اجتماعی که از کاوش در پدیده‌های اطراف برای رسیدن به هویت ناشی می‌شود (ص، ۱۱). این مفهوم سازی از نوجوانی، نوجوان (و در این جا دختران) را در پارادوکس آزادی / محدودیت قرار می‌دهد. کاوش در دنیای دختران نوجوان از سوی مقاله به امکان توانمندسازی زنان و سیاست‌گذاری فرهنگی در باب نوجوان می‌رسد. این نتیجه‌گیری حاکی از آن است که مقاله مورد نظر فروبسته نیست.

جدول ۴ -

مقاله	ایده مقاله	شکل مسئله سازی: مفهوم سازی	فروستگی یا افق های باز
فسایی و ایتاری	به رغم آسیب های اقتصادی، ارتباطی و اجتماعی، زندگی پس از طلاق به معنی افول خانواده نیست.	مفهوم سازی از وضعیت طلاق به میانجی تجربه زنان مطلقه	افق معطوف به سیاستگذاری اجتماعی و فرهنگی
فسایی و ملکی پور	تجربه فاصله بین	مفهوم سازی از	تحلیلی ایسا از فاصله

بین زوجین	زندگی زناشویی به میانجی فاصله بین زوجین	زوجین، علل و پیامدهای آن ناشی از ساختار فرهنگی و اجتماعی است.	
کشف خلاء ایستا از اشتغال در برنامه های توسعه	پرسش از بازنمایی سیاسی از جنسیت	میزان بازنمایی شکاف جنسیتی در برنامه های توسعه نامتوازن است	فسایی و کلهر
افق باز معطوف به رابطه درونی جنسیت و آموزش عالی و زیست جهان زنانه	ورود به دانشگاه به مثابه میانجی ای برای فهم زیست جهان زنانه	ورود دختران به دانشگاه تحولی در زیست جهان زنانه و کارکردی بیانگر و فرهنگی دارد	قانعی راد و خسرو خاور
افق معطوف به سیاست گذاری فرهنگی و توانمند سازی زنان	نوجوانی به مثابه جستجوی هویت و آزادی در مواجهه با محدودیت های ساختاری	دوران نوجوانی دختران منطق درونی خود را حاکی از پارادوکس آزادی / محدودیت دارد که نیازمند سیاست گذاری است	پرویزی و نیکبخت

حال باید پرسید تا چه اندازه برساخت مسأله و نتیجه گیری ها و مفهوم سازی در ارتباط با هم است. چه اختلافات و تناقضات و شباهت هایی میان این مورد وجود دارد. بررسی که در اینجا ارائه خواهد شد مبتنی بر پاسخ به این پرسش است که مطالعات انجام گرفته در حوزه مطالعات زنان تا چه اندازه به لحاظ نظری - تفسیری و نتیجه گیری یکدیگر را مورد تأیید قرار داده یا در تضاد با هم هستند؟ در فراستز حاضر و

در رابطه با مطالعه مطالعات مورد بررسی با توجه به شکل مسلط مسأله سازی دو شکل عمده از تناقضات نظری و عملی وجود دارد.

در مطالعاتی که در رابطه با طرح مسأله معطوف به تشخیص شکاف‌ها و خلأها و در سطح نظری مبتنی بر آزمون نظری هستند، شکل عمده تناقضات نظری، مغالطه تفسیری درون پارادایمی سطوح مفهومی است. طیف وسیعی از مطالعات توسعه و همین‌طور در رابطه با زنان معطوف به نظریه‌های نوسازی است. بکارگیری این نظریه مستلزم بکارگیری مفاهیمی مشخص در سطوح مشخص است. در مسأله سازی معطوف به تشخیص شکاف‌ها دو تناقض عمده در سطح نظری و تحلیلی وجود دارد. در سطح نظری عمده این مطالعات مفهوم سازی درستی از سطح کلان نوسازی و سطح خورد متغیرهای خاص همچون مشارکت زنان، مشارکت سیاسی و یا سرمایه فرهنگی انجام نداده‌اند. برای مثال مقاله کولایی و موسوی خامنه در رابطه با مفهوم سازی توسعه یافتگی و مشارکت اجتماعی زنان کاملاً در تناقض با هم هستند. تناقض بر سر این امر که آیا توسعه یافتگی باعث مشارکت اجتماعی زنان است و یا بالعکس؟ مطمئناً مفهوم سازی رابطه دوسویه دیگر در چارچوب پارادایم نوسازی نخواهد ماند. پرسش دیگر در این رابطه این است که آیا فرآیند توسعه از بالا شکل می‌گیرد و یا از پایین؟ مطالعه پیشگاهی فرد و بیدگلی از این تناقضات رنج می‌برند که آیا نوگرایی زنانه به واسطه خود زنان شکل می‌گیرد و یا آنکه به واسطه ساختارهای اجتماعی محدود می‌شود. این شکل از مسأله سازی معطوف به تشخیص شکاف‌ها، این تناقضات نظری - تحلیلی در نهایت به فروبستگی این مطالعات منجر می‌شود به گونه‌ای که در نهایت مقاله در میانه راه‌های متضاد سرگردان شده است. سطوح عینی کلان در برابر سطوح خرد عینی و در اینجا به طور عمده تعریف زنان به عنوان گروهی عینی و برخوردار از ظرفیت‌ها و امکانات و محدودیت‌های خاص در تقابل با ساختارهای عمدتاً نامتوازن اقتصادی و اجتماعی. در مطالعات گروه دوم یعنی مسأله سازی‌هایی که معطوف به مفهوم سازی هستند. این تناقضات نظری - تحلیلی به شکل دیگر وجود دارد. بسیاری از مطالعات که به این

شکل انجام می‌گیرد متکی بر به پرسش گرفتن تجربه زنان در زمینه‌های مختلف اجتماعی شامل (طلاق، خانواده، هویت، سیاست‌ها و غیره) است. در اینجا شباهت‌ها بسیار بیشتر از تناقضات و تخلف‌هاست. آنها عمدتاً از سطوح خرد ذهنی و یا عینی ذهنی آغاز می‌کنند و به پرسش از سیاست‌گذاری‌ها و ساختارهای اجتماعی و غیر منجر می‌شوند. اما اختلاف عمده معطوف به ابعاد پویایی و باز این مطالعات و در تقابل با آن ابعاد ایستا و بسته آنهاست. این امر چالشی خواهد بود که مطالعات کیفی با آن مواجه خواهند بود. آیا صرفاً به خود فهمی‌ها و بیان تجربه زنانه اکتفاء خواهند کرد و یا به تبیین این خود فهمی‌ها در درون متن و زمینه کلان اجتماعی دست خواهند زد.

نتیجه‌گیری: مطالعات توسعه انسانی زنان بدون جنسیت

رشته مطالعات زنان در سال ۱۳۷۸ با هدف « تربیت کارشناسان، مشاوران و مدیران در عرصه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جهت کسب توانمندی در ارائه طریق در مسائل مربوط به زنان » به تصویب شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسید (پاپی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۹). از آن زمان به بعد برنامه‌های مربوط به مطالعات زنان به لحاظ ساختاری و محتوایی در موقعیتی پرنوسان بوده است. یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌هایی که به مثابه هدف بنیادی این حوزه شناخته شده است، توانمندی و توسعه انسانی زنان است، چیزی که جدای از این موقعیت پرنوسان نیست. موقعیت مطالعات توسعه و توانمندی زنان نشان دهنده استقلال این رشته، زمینه‌مند بودن و جایگاه توسعه انسانی زنان است. ما در این مقاله برای شناخت این موقعیت به فراستز مطالعات توسعه زنان پرداختیم. برای اینکار ما روی تولیدات معرفتی زنانه متمرکز شدیم. برخلاف فراتحلیل، فراستز بر مطالعات کیفی متمرکز است. بنابراین هدف فراستز تفسیری است و نه استقرایی. فراستز بیشتر در جستجوی نحوه‌ی صورت‌بندی مسئله و چگونگی تبیین است. با توجه به این زمینه روشی، پرسش‌های ما این بود که

چه موضوعاتی و چه مسائلی مورد توجه مطالعات کیفی توسعه انسانی زنان است و از چه رویکردی به این امر نگریسته می‌شود؟ توجه بنیادی تولیدات زنان (مجلات) معطوف به چه چیزی است؟

بر اساس فراسنتز حاضر مؤلفه‌های بنیادی مطالعات توسعه زنان، به گونه‌ای انتزاعی، زنان هستند. این امر به بهای فراموش کردن روابط اجتماعی متعارض است که زنان در چارچوب آنها عمل می‌کنند. برجسته شدن زنان به جای روابط اجتماعی بیانگر پیامدهای روش شناختی و معرفت شناختی مهمی برای مطالعات توسعه زنان است، چرا که از همان آغاز موضوع مورد مطالعه این زنان هستند و نه جنسیت. بر این اساس مسأله‌ای که به لحاظ نظری برساخت می‌شود، معطوف به حضور یا عدم حضور زنان در فرآیند توسعه است. در این شکل از صورت‌بندی مسأله که به لحاظ روشی معطوف به تشخیص شکاف‌ها، بی‌اعتنایی و کمبودهای مطالعاتی و آزمون نظریه است، زنان بیش از آنکه در متن روابط تاریخی و ساختاری اجتماعی - فرهنگی در نظر گرفته شوند، به مثابه گروهی انتزاعی بازنمایی می‌شوند که به گونه‌ای فردی با مسأله توسعه و توسعه نیافتگی رویارو می‌شوند. (مطیع ۱۳۸۲، کولایی ۱۳۸۵، بیدگلی ۱۳۸۲، عماد زاده ۱۳۸۲، پیشگاهی فرد ۱۳۸۸، موسوی خامنه ۱۳۸۹، احمدی کهنعلی ۱۳۹۲ و کاظمی ۱۳۹۲) در رابطه با صورت‌بندی مسأله و تشخیص مشکل بیانگر این رهیافت هستند. راه‌حل بنیادی این مطالعات به طور کلی الحاق زنان به توسعه و ممکن ساختن برنامه‌ها و طرح‌های جمعی زنان هستند. به لحاظ معرفت‌شناسی این اشکال از تشخیص مسأله و مشکل در چارچوب مطالعات نوسازی قرار می‌گیرد، چیزی که در مطالعات توسعه زنان به «زنان در توسعه» معروف است. رهیافت زنان در توسعه با ندیده گرفتن فرآیندهای اجتماعی کلان‌تر بهبود و توانمندی زنان را معطوف به تلاش‌های فردی آنها می‌کند. اما آنچه نیازمند پرسش است، ساختار نابرابر روابط اجتماعی است که بطور کلی از این رهیافت‌ها غایب است. تغییر جهت موضوعی از زنان به جنسیت به کندی صورت گرفته است.

(فسایی ۹۱، ۹۲، ۱۳۸۶) و قانعی راد (۱۳۸۵) از جمله مطالعات معدودی هستند که جنسیت و ایده های جنسیتی را موضوع پرسش خود قرار داده اند و یا این که رهیافت نظری جنسیت محور را اتخاذ کرده اند. برجستگی جنسیت به معنای پرسش از روابط جنسیتی و قدرت نابرابر است. به تبع راه حل هم معطوف به بازیابی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است. دو مفهوم جنسیت و روابط جنسیتی در رابطه با توسعه به معنای پرسش از ایده ها و سیاست های توسعه و الگوهای اجتماعی زنانگی و مردانگی است. بر این اساس زنان دیگر یک گروه عینی و زیستی متجانس نیستند، بلکه تفاوت های زنان و تجربه زنان در رابطه با دین، سن، طبقه، تأهل و غیره به لحاظ تبیینی مورد تأکید قرار می گیرند.

بر این اساس مطالعات توسعه زنان عمدتاً کمی گرایانه باقی مانده اند. سلطه روش - شناسی کمی گرایانه عملاً به معنای حذف روابط اجتماعی - جنسیتی از این مطالعات است. از طرف دیگر بسیاری از مطالعات کیفی در این حوزه نیز صرفاً به لحاظ روشی کیفی اند و نه به لحاظ چارچوب کلی. به این معنی که رویکردی ابزاری نسبت به روش وجود دارد که بسیاری از مطالعات کیفی را به لحاظ موضوع، هدف و طرح مسأله به امری کمی بدل ساخته است. فقدان تناسب میان روش، موضوع و طرح مسأله باعث شده است که مطالعات توسعه و توانمندی زنان مبتنی بر تحلیل نوسازی گرایانه باقی بمانند، چیزی که عملاً به معنای نادیده گرفتن بعد جنسیتی توسعه، جنسیت و توسعه بوده است. این فراسنتز تفسیری گویای آن است که:

(۱) مطالعات کیفی توسعه زنان به لحاظ نظری و عملی توسعه نیافته باقی مانده است، به لحاظ نظری نمی توانند به ایجاد یک نظریه قابل قبول معرفت شناختی کمک کنند و به لحاظ عملی نمی توانند در توانمندسازی زنان مؤثر باشند. (۲) مطالعات کیفی توسعه زنان در بعد هرمنوتیکی متکی به برساخت های کمی گرایانه، زیستی و متجانس از زنان هستند، آنچه غایب بزرگ است، مقوله های تجربه زنان، سیاست ها و متون حاکم بر زنان، ایده ها و الگوهای روابط اجتماعی - جنسیتی و بازنمایی زنان و غیره است. (۳)

مطالعات کیفی توسعه زنان به لحاظ روشی توسعه نیافته باقی نمانده‌اند، بدین معنی که رویکردی ابزارگرایانه به روش وجود دارد که روش کیفی را از همه پیچیدگی‌های حول مسأله، موضوع و اهداف محقق محروم می‌سازد. ۴) رهیافت توسعه‌ای حاکم بر مطالعات توسعه زنان همچنان رهیافت نوسازی و «زنان در توسعه» است و متکی به دوگانگی‌های بی اعتبار شده سنت و مدرنیته است.

منابع

- احمدی کهنعلی، رضا (۱۳۹۲)، موانع دستیابی زنان به پست‌های مدیریتی از دیدگاه مدیران زن. نشریه زن در توسعه و سیاست، شماره ۳.
- پاپی نژاد، شهربانو (۱۳۹۰)، مطالعات زنان، قم: نشر معارف.
- پرویزی، سرور (۱۳۸۳)، سلامت دختران نوجوان و پارادوکس آزادی / محدودیت، پژوهش زنان، شماره ۶.
- پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۸۸)، تحلیلی بر میزان مشارکت زنان در تشکل‌های سیاسی کشور در ۱۳۸۵، شماره ۱.
- راودراد، اعظم (۱۳۸۲)، مشارکت زنان در رادیو و تلویزیون، پژوهش زنان، شماره ۵.
- روزی بیگدلی، زهرا (۱۳۸۲)، نوگرایی زنان فعال در حوزه فرهنگی، پژوهش زنان، شماره ۷.
- سایر، اندرو (۱۳۸۵)، روش در علوم اجتماعی، ترجمه ی عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فسایی، سهیلا (۱۳۸۶)، بعاد شکاف جنسیتی و میزان تحقق کاهش آن در برنامه سوم توسعه، شماره ۲.
- فسایی، سهیلا (۱۳۹۱)، تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق، زن در توسعه و سیاست. شماره ۳.

- فسایی، سهیلا. (۱۳۹۲)، تحلیل جنسیتی فاصله در روابط زوجین، زن در توسعه و سیاست، شماره ۱.
- قانع‌ی راد، محمد امین. (۱۳۸۵)، نگاهی به عوامل فرهنگی افزایش ورود دختران به دانشگاه‌ها، شماره ۴.
- عمادزاده، مصطفی. (۱۳۸۲)، اهمیت سرمایه گذاری در آموزش زنان، پژوهش زنان، شماره ۶.
- کاظمی، عالیہ. (۱۳۹۲)، شناسایی و اولویت بندی موانع حضور زنان در پست‌های مدیریتی در صنعت نفت، نشریه زن در توسعه و سیاست، شماره ۲.
- کولایی، الهه. (۱۳۸۵)، نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی، پژوهش زنان، شماره ۱ و ۲.
- لرستانی، فریبرز. (۱۳۸۲)، جنبش اجتماعی زنان ایران، فصلنامه پژوهش زنان، شماره ۶.
- محمودیان، حسین. (۱۳۸۴)، ماهیت نامتجانس بهبود موقعیت زنان در ایران، پژوهش زنان، شماره ۲.
- مامسن، جنت هنشل. (۱۳۸۷)، جنسیت و توسعه، ترجمه ی زهره فنی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مطیع، ناهید. (۱۳۸۲)، گروه‌های زنان در حرکت تواناسازی، فصلنامه پژوهش زنان، شماره ۶.
- موسوی خامنه، مرضیه. (۱۳۸۹)، توسعه انسانی مبتنی بر جنسیت و آموزش زنان، زن در توسعه و سیاست، شماره ۴.
- هینز، جفری. (۱۳۹۰)، مطالعات توسعه، رضا شیرزادی، تهران: نشر آگه.
- Sandelowski, M. (1997). Qualitative Metasynthesis: Issues and Techniques, Research in Nursing and Health, 20.

- Alvesson . Mats. (2013). Constructing Research Questions . London: sage.
- Parpart , Jane. (2000). Theoretical Perspectives on Gender and Development . International Development Research centre .
- Schofield, J.W. (1990). Increasing the generalizability of qualitative research. In E.W. Eisner & A. Peshkin (Eds.), Qualitative inquiry in education: The continuing debate (pp. 201–232). New York: Teachers College Press.
- Walsh D, Downe S. (2005). Meta-synthesis method for qualitative research: A literature review. Journal of Advanced Nursing, 50 (2): 204-211.
- Dixon-Woods M, Cavers D, Agarwal S, Annandale E, Arthur A, Harvey J et al. (2006). Conducting a critical interpretive synthesis of the literature on access to healthcare by vulnerable groups. BMC Medical Research Methodology. 6:35-47.